

نظر ابن خلدون و اصحاب نحله ستیزه در باره منشاء دولت

دکتر جواد یوسفیان *

موضوع علل ظهور دولت از روزگار باستان به این سو همواره مورد توجه متفکران اجتماعی قرار گرفته است. هر چند این مساله عمری دراز دارد و در طی قرنهای پیشین برای حل آن مساعی گوناگون به عمل آمده است، باز باید گفت که در باره ویژگیهای دولت و ریشه‌ها و سیر تکامل آن نظر واحدی پدید نیامده است.

در این مقام از میان نظریه‌های نسبتاً مقبول یکی را پیش می‌نهیم و آن نظریه کشاکش یا ستیزه اجتماعی است. محققان بسیار از زمان پلی بیوس (Polybius) در سده دوم پیش از مسیح تا فرانتس اپن هایمر (Franz Oppenheimer) (۱۸۶۴-۱۹۴۳) ستیزه بین جامعه‌ها را عامل اصلی ظهور دولت تلقی کرده‌اند!

هراداران نظریه ستیزه، به تلویح یا به تصریح، دولت را محصول سه عامل دانسته‌اند:
۱- باید اقلیتی که از لحاظ دستیابی بر مقاصد خود از اکثریت برتر است از عهده کنترل اکثریت برآید و این در حالی است که اکثریت به نوبه خود برای زدودن سلطه اقلیت تلاش

* عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی

می‌کند.

۲- باید رسم مالکیت خصوصی در میان اقلیت حاکم و اکثریت محکوم برقرار باشد.

۳- باید هر دو گروه در خاکی مستقر باشند، به بیان دیگر، حاکمیت دولت مستلزم وجود یک قلمرو مشخص^(۲) است. روشن است که دولت مورد بحث نخله ستیزه، دولتی است طبقاتی، نهادی است متضمن دو بخش اجتماعی وسیع که با یکدیگر از لحاظ مقام و اقتدار، فرق بسیار دارند. یکی از آن دو عملاً دستخوش تحمیلاتی است که از آغاز ظهور دولت پدید آمده است و دیگری موجب این تحمیلات است و می‌کوشد آن را اعمال کند. به قول ابن‌هایم هر دولتی در طول تاریخ، دولتی طبقاتی است. یعنی نهادیست شامل گروه‌های اجتماعی فرا دست و فرودست که براساس مقام یا مالکیت از یکدیگر متمایزند.^(۳)

باید دانست که این نظر منحصر به نخله ستیزه نیست. از لحاظ آن تقسیم جامعه به طبقات و در نتیجه، ظهور دولت بر اثر غلبه یک گروه بی طبقه بر گروه بی طبقه دیگر پدید می‌آید. گروه غالب به عنوان یک طبقه اجتماعی حاکم و صاحب امتیاز می‌شود. بنابراین دولت محصول چیرگی یک قبیله ابتدایی بر قبیله ابتدایی دیگر است. به همین سبب در جامعه سه عامل جدید سر بر می‌آورد. طبقه بالا، طبقه پایین و حکومت طبقه بالا و حاکمیت آن طبقه بر یک خطه معین. این سه عامل است که دوره ماقبل را از دوره مابعد آن تفکیک می‌کند.

از یک نکته نباید غفلت ورزیم و آن این است که ستیزه به خودی خود و به تنهایی موجب دولت نیست بلکه پس از آنکه ستیزه به صورت جنگ واقعی در می‌آید و باعث غلبه یک گروه بر گروه دیگر می‌شود، دولت تحقق می‌یابد. به طور کلی نخله ستیزه در بیان ماهیت و منشا دولت^(۴) ابلاغ می‌کند که ستیزه و غلبه ناشی از آن، موجب دولت است و فرض بر این است که این تحول اساساً در جامعه بی طبقه ابتدایی صورت گرفته است.

از دیدگاه نخله ستیزه، جامعه ابتدایی ویژگی‌هایی دارد. همچنانکه دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) با مفهوم انسجام مکانیکی^(۵) (*Mechanical Solidarity*) و تونیس)

(Tonnie's) (۱۸۵۵-۱۹۳۶) با مفهوم اجتماع^(۶) (Gemeinschaft)، بیان کرده است در واحد اجتماعی ابتدایی پیوند افراد بر خویشاوندی استوار است و همسایگی یا مجاورت مکانی اهمیتی ندارد. تفکیک طبقاتی آنقدر نیست که تجانس جامعه را از میان بردارد. جامعه نوعی قدسیت دارد و اعضای آن از لحاظ ذهنی و اخلاقی و اجتماعی همانندند. نیروی حاکم بر اجتماع، نیروی سنت است. قالب سنن به همه افراد شکل می‌دهد، احکام اجتماعی چنان نافذ و در افراد راسخ‌اند که شیوخ اجتماع با وجود سلطه خود به ندرت دست به تحمیل علنی می‌زنند. همه اعضا نسبت به اجتماع خود حساس‌اند و خارجیان را پست می‌شمارند و از آنان دوری می‌گیرند. چنین جامعه‌ای در جریان تلاشها و غلبه‌های خود زاینده دولت می‌شود.

نگرشهای دوره کلاسیک و قرون وسطی: این نظر که ستیزه در تکامل اجتماعی و طبیعی نقش حیاتی داشته است تازه نیست. در قرن ششم پیش از مسیح، هراکلیتوس (Heraclitus) با مفهومی که سخت به داروینسم اجتماعی می‌ماند گفته است که جنگ شامل همه چیز و تنازع عین عدالت است.^(۷)

پدیده‌ها بر اثر تنازع به وجود می‌آیند و از میان می‌روند. بنابراین مفهوم جنگ به عنوان تعیین‌کننده وضع جامعه به آغاز تفکر انسانی در باره مسائل ترقی و تکامل می‌رسد. هرودوت معتقد بود که جنگهای ایران و یونان به منزله برخورد دو تمدن کاملاً متفاوت و متضاد است و غلبه یونانیان این را می‌رساند که خدایان خواهان تأیید فضائل یونانیان هستند.^(۸) ارسطو با آنکه شاهد غلبه امپراتوری مقدونی بر حکومت‌های محلی بود سیاست توسعه دولت را نمی‌پسندید، بلکه شهر-دولت (City - State) را کمال مطلوب سیاست می‌شمرد^(۹) و می‌گفت که نشانه کفایت اداری دولت چیزی جز ثبات نیست.

این گونه نظریه‌ها از جهاتی مبشر نظریه ستیزه محسوب می‌شوند. پلی بیوس که یکی از بزرگترین ژرف اندیشان اجتماعی و تاریخ شناسان و سیاست شناسان کهن است بنیانگذار

نظریه ستیزه است. وی از مطالعه دقیق درباره تکامل امپراتوری روم به میانجی توسعه نظامی نتیجه گرفت که تکامل سیاسی به وسیله جنگ و ستیز آغاز شده ولی تدریجاً در پرتو عقل و تفکر و توافق، اعتدال و زمینه صلح رومی را فراهم آورده است.^(۱۰) در یونان، پیروان اپیکور و در روم، لوکرتیوس (*Lucretius*) و هوراس (*Horace*) و اپیکوریان دیگر اعتقاد به عمومیت ستیزه و تنازع را از هراکلیتوس اقتباس کردند اما بر آن افزودند که مزاحمتهای جنگ و هرج و مرج، جامعه را به برقراری نظم سیاسی ثابت و حکومت قانون یعنی دولت واداشته است.^(۱۱)

شاعر حماسی، ویرژیل (*Virgil*) و مورخ حماسه ساز، لیوی (*Livy*) توسعه طلبی روم را، که موجب سلطه دستگاه اداری روم بر دولتهای کوچک شد، ستودند و از برکات صلح‌آمیز آن دم زدند.^(۱۲)

با آنکه دین شناسان مسیحی به پیروی از رواقیان دم از اخوت و دوستی بشر می‌زدند، در قرون وسطای مسیحی که مسیحیت بر دنیای غرب چیره شده بود جنگهای شدیدی که از زمان نخستین فتوحات روم به بعد بی سابقه بود در گرفت و بر اثر آن محققان اعلام داشتند که مؤسسات سیاسی باید برای تبدیل تنازع و بی نظمی به نظم و ثبات تن به مبارزه‌ای درنگ ناپذیر بدهند.^(۱۳) در قرن سیزدهم رشد فلسفه اسکولاستیک و احیای نظریه‌های اجتماعی ارسطو بار دیگر نظریه ستیزه را رونق بخشید. این نظریه تا پایان دوره اسکولاستیک که در پرتو جنگهای صلیبی و تجارت شرق و غرب و انقلاب تجاری افکار نوی به میان آمدند، ادامه یافت.^(۱۴)

ابن خلدون: در قرنهای نهم و دهم مسیحی جامعه استوار اسلامی بر اثر گسترده‌گی و برخورد فرهنگی راه دگرگونی می‌پیمود و رو به تجدد می‌رفت. آشفتنگی و بی‌سامانی جامعه تحولات عظیمی در پی داشت. در نتیجه به اقتضای این تحولات، سنتهای مقدس دیرین مورد تردید قرار گرفتند و سپس عقل انتقادی آغاز به کار کرد و شئون عملی و نظری

زندگی انسانی و از آن جمله جامعه را کاوید. بدین ترتیب، فرهنگ اسلامی اندیشمندانی بزرگ به تمدن جهان عرضه داشت.

یکی از این بزرگان ابن خلدون است که دست به تحلیل قوم خود زد و به حقایق معتبری که شامل اقوام متعدد می شوند، رسید.

بی گمان، پس از پلی بیوس، نخستین کسی که با تفاهم علمی عصر ما در جامعه شناسی تاریخی تحقیق کرد، ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۶ هـ ق) بود. وی که در تونس زاده شد و به بار آمد و دیر زمانی به سفارت، از کشوری به کشوری رفت، یکی از پیشروان علم تاریخ و جامعه شناسی کنونی است. این بزرگ مرد از همه آگاهی های جهانگردان مسلم و موارث فرهنگ یونان و بی سامانی عبرت آور فرهنگهای اسلامی و مسیحی و آزمایشهای سیاسی و مشاهدات اجتماعی خود بهره برداری کرد و آثار عظیمی به وجود آورد. عظمت کار ابن خلدون چندان بود که از آن پس محققان بزرگ اسلامی چون ابن ادرسی یکسره فراموش شدند. ابن خلدون مانند پلی بیوس اندیشید و به شیوه دانشمندان قرنهای بعد، ویکو (Vico) و تورگو (Turgo) تاریخ را پوششی طبیعی دانست، به « استمرار ضروری تاریخ » جامعه پی برد و نیز دریافت که عوامل خارجی، مخصوصاً مهاجرت، در سیر تاریخ جامعه بی تأثیر نیستند. برخلاف تاریخ شناسان مسیحی آن عصر، با دیدی پویا به تاریخ نگریست و اعلام داشت که تاریخ مجموعه ای از تغییرات اجتماعی است و عوامل روانی و شرایط تاریخی چنان به هم وابسته اند که می توان آنها را وجوه دو گانه امری یگانه شمرد.

« گومپلویچ » در کتاب مقالات جامعه شناختی که در سال ۱۸۹۹ منتشر شد، در فصلی تحت عنوان « یک جامعه شناس عرب قرن چهاردهم »، برای اول بار به پایگاه شامخ ابن خلدون در جامعه شناسی اشاره کرد. « گومپلویچ » و « راتسن هوفر » و « وارد » هم که عامل ستیزه را در سیر جامعه سخت مؤثر می دانستند، به اقتضای نگرش خود، برخی از وجوه جامعه شناسی ابن خلدون را به میان نهادند. پس از آنان ابن هایمر، پیرو بزرگ نظریه

ستیزه اجتماعی، در کتاب « دولت » خود به ذکر بخشی از آیین ابن خلدون که مؤید برنامه اصلاحات ارضی او بود پرداخت. (۱۵)

شک نیست که نظریه ستیزه اجتماعی، نظریه مهمی است. ولی کتاب ابن خلدون در انحصار این نظریه نیست و موضوعات مهم دیگری مانند مختصات جامعه‌های خانه به دوش و شهرنشین و روابط متقابل این دو و چگونگی مهاجرت و برخورد فرهنگی و تحرک ذهنی را هم در بر می‌گیرد.

ابن خلدون هرج و مرج فرهنگ مراکش و بی نظمی زندگی مدنی را که دو قرن پیش از تحولات جوامع اروپایی باعث گسترش و در هم شکستن جهان اسلام شد، شاهد بود. این مشاهدات وی را به آفرینش نظریه ستیزه اجتماعی کشانید و نتیجه گرفت که شبانان معمولاً به طور خانه به دوشی زندگی می‌کنند و حال آنکه مردم کشاورز در شهرها و روستاها سکونت می‌گیرند و به اقتضای زندگی شهری دچار فساد و تجمل و تنزل اخلاقی می‌شوند و در نتیجه بندهای اخلاقی را می‌گسلند. از طرف دیگر برخورداری آنان از امنیت و اتکای آنان به نیروهای محافظ، مردم را به ترک سلاح می‌کشاند و با شجاعت و خشونت و استقلال طلبی بیگانه می‌کند. از اینها گذشته، هر کس بدون رعایت مصالح همسایگانش سود خود را می‌جوید، پس انسجام جمعی جای خود را به فردگرایی مفرط می‌دهد. اما در میان خانه به دوشان، زندگی دشوار و پرشور بیابان موجد سادگی و قوت و تحمل جسمانی می‌شود و جنبش دائم و حمله و دفاع مداوم قبایل بیابانی در هر قبیله‌ای انضباطی آهنین و وفاق گروهی شدید به وجود می‌آورد. افراد از اوامر رهبران خود اکیداً اطاعت می‌کنند و هر کس برای حفظ قبیله و خانواده خود غیورانه می‌جنگد. مناسبات خویشاوندی همه افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از این رو، خانه به دوشان بیابان نشین به انضباط و فعالیت جمعی و جنگجویی و دلیری و وسیعیت خو می‌گیرند و مطابق نظر ابن خلدون همواره می‌توانند بر گروه‌های یکجانشین که از لحاظ عده با آنها برابرند غالب آیند. در نتیجه، همواره مردم بیابان - نشین دلیر و خشن که مجذوب آسایش و تجمل و نعم زندگی شهری می‌شوند،

مراتع دور افتاده خود را ترک می‌گویند و در نواحی کشاورزی سکونت می‌گیرند و بر ساکنان آن نواحی مسلط می‌شوند. بر اثر مغلوب شدن مردم برزگر، دولت یا امپراتوری به وجود می‌آید اما اقوام خانه به دوش به علت یکجا نشینی اصالت خود را از کف می‌دهند و به رسوم زندگی سکونی می‌گیرند و عادات جدیدی کسب می‌کنند. خوگیری آنان به رفاه و زندگی پر نعمت و ملایمت، بتدریج شهامت و خشونت آنها را می‌زداید. در سایه تماس خانه به دوشان با شهرنشینان، مؤسسات اجتماعی و روابط خونی با یکدیگر می‌آمیزند و بستگیهای خانوادگی و محلی را تضعیف می‌کنند. سرانجام وفاق جمعی اقوام خانه به دوش کاملاً از میان می‌رود و در نهایت این گروهها که اسیر رسوم تمدنی شده‌اند از شور و نیروی دیرینه خالی می‌شوند و به نوبه خود به وسیله یک قوم خانه به دوش تازه نفس، منکوب می‌گردند (۱۶)

این نظر نشان می‌دهد که ابن خلدون گرچه نظریه جامعی نپرداخته است با این همه، از عهده یک تحلیل مؤثر بر آمده است و بنابراین به نحله ستیزه تعلق می‌گیرد. (۱۷)

ابن خلدون مدعی بود که قبایل خانه به دوش مورد مطالعه او از طبقات اجتماعی و مالکیت بهره‌ای ندارند و همه افراد به میانجی خویشاوندی نسبی به یکدیگر پیوند می‌خورند و مشمول نوعی کنترل اجتماعی استوار و دارای روح ایلی نیرومندی هستند. در برابر انسجام مکانیکی این اقوام، شهرنشینان رفته رفته، تجانس فرهنگی اصیل و کنترل اجتماعی محکم خود را از کف می‌دهند و دچار تلاشی و تفرد می‌شوند.

ناگفته نماند که ابن خلدون ظهور دولت را منوط به غلبه قبایل خانه به دوش بر جوامع بزرگتر طبقاتی می‌دانست، پس می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه او دو گروه بی طبقه مشابه نمی‌توانند تشکیل دولت دهند. بدین ترتیب نظر او با نظر اصحاب نحله ستیزه فرق دارد. با این وصف او نیز مانند سایر ستیزه گرایان برای تبیین منشاء دولت دقیقاً مفهوم ستیزه و غلبه را پیش می‌کشد. مطابق دید او دولتها یا امپراتوریهای غالب دارای طبقات مشخص می‌شوند و زمام امور به دست فاتحان می‌افتد. نظر ابن خلدون در باره طلوع و افول

امپراتوریه‌ها و علل تکرار دوری حوادث تاریخ می‌رساند که این متفکر بزرگ اسلامی نه تنها یکی از بنیانگذاران نحله ستیزه است بلکه تاریخ را تابع مبادی علمی می‌داند آن هم در دوره‌ای که با قضا و قدر، حوادث را توجیه می‌کردند. (۱۸)

ماکیا ولی و سیاست قدرت: بار دیگر به غرب برمی‌گردیم و به اکتشافات و توسعه تجاری سده‌های چهاردهم و پانزدهم، یعنی آغاز عصر جدید می‌پردازیم. با پیشرفت تجارت، فرو افتادن نظام فئودال و پیدایش دولتهای ملی جدید در جریان مبارزه شاهان با خانهای فئودال آغاز شد و زمینه مساعدی برای ترویج نحله ستیزه فراهم آمد. (۱۹) ایتالیا چون در اواخر قرون وسطی برای اول بار بازرگانی اروپایی را بسط داد توانست نخستین مبشر سیاست قدرت خود را بپرورد این شخص نیکولوماکیا ولی (*Niccolo Machiavelli*) (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) بود که نظریه‌ای اجتماعی به وجود آورد و مقتضیات ایتالیای عصر خود را در آن منعکس کرد. وی از ستاینندگان پلی بیوس بود و نظر او را درباره آغاز مؤسسات سیاسی پذیرفت اما بر او پیشی جست و اظهار داشت که دولت نه تنها از قوه قهریه برخاسته است بلکه برای بقای خود نیازمند توسعه طلبی است و گرنه انهدام آن حتمی است. وی بر خلاف ارسطو ثبات سیاسی را فضیلت نمی‌دانست و از این گذشته بر خلاف محققان کلاسیک و مسیحی پیشین فلسفه سیاسی را مبرا از اخلاق می‌شمرد. می‌گفت که دولت را با ملاحظات اخلاق فردی کاری نیست از این رو رواست که او را یکی از منادیان سیاست عملی و همچنین سیاست قدرت بینگاریم. (۲۰)

بُدن، مدافع دولت قهر آمیز: محقق فرانسوی ژان بُدن (*Jean Bodin*) (۱۵۳۰ - ۱۵۹۶) به اقتضای جنگهای داخلی فرانسه در قرن شانزدهم که منجر به تاجگذاری هانری چهارم و وحدت ملی آن کشور شد، اعتقاد کرد که دولت مجموعه‌ای است از گروههای اجتماعی که بر اثر قوه قهریه به یکدیگر پیوسته‌اند.

مطابق فلسفه اجتماعی بُدَن سه گونه سازمان اجتماعی وجود دارد: خانواده، جامعه مدنی و دولت. بدن مانند ارسطو باور داشت که خانواده منشاء طبیعی جامعه است. هر جامعه مدنی از خانواده برخاسته است و خانواده جامعه‌ای است طبیعی که به حکم طبیعت با انسان پدید آمده است. خانواده با آنکه جامعه‌ای طبیعی است و پیش از جامعه مدنی وجود داشته است نطفه جامعه مدنی را در خود دارد. انسان چون موافق تقدیر الهی از نعمت عقل برخوردار است به اجتماع و مراوده با دیگران راغب است و از این رو در توسعه و افزایش خانواده‌ها می‌کوشد.

هر چند جامعه مدنی از طبع اجتماعی انسان برمی‌خیزد، دولت چنین منشایی ندارد. به زیان بدن هر جامعه مدنی به انگیزه قهر و خشونت و جاه طلبی و کینه‌توزی علیه جامعه مدنی دیگر برخاسته است و چون به وسیله جنگ بر دیگری غلبه کرده است خود به صورت سرور و جامعه مغلوب به صورت برده در آمده است. در نتیجه آزادی تام و تمامی که انسان در آغاز داشت و می‌توانست به میل خود زندگی کند از میان رفت و مفاهیم بی‌سابقه امیر و خان و برده و رعیت پدید آمد. بدین ترتیب در پرتو خرد طبیعی خود می‌پذیریم که دولت از قوه قهریه و خشونت برخاسته است.^(۲۱) بنابراین بُدَن جامعه مدنی آزاد را مسبوق به جامعه متشکل سیاسی می‌داند و مانند گومپلوویچ جنگ را علت دولت می‌شمارد.

نمی‌توان گفت که فلسفه‌های اجتماعی ابن خلدون و ژان بدن مخصوصاً در جزئیات یکسانند اما هر دو، مبانی مشترکی دارند. قبیله خانه به دوش ابن خلدون بی‌شباهت به جامعه مدنی بدن نیست. این هر دو ساخت طبقاتی ندارند و اعضای آنها با یکدیگر عملاً برابرند. به اعتقاد بدن این گروه‌ها پس از برخورد خشونت‌آمیز و جنگ، بر دیگران غلبه می‌کنند و دولتی به بار می‌آورند که در آن فاتحان حکومت می‌کنند و محکومان متابعت. اما ابن خلدون لزوماً اقوام برزگر را برده اقوام خانه به دوش نمی‌داند، با این همه او و بدن هر دو از ظهور دولت طبقاتی بر اثر غلبه خشونت‌آمیز دم می‌زنند.^(۲۲)

هابس و هیوم و فرگوسن: توماس هابس (*Thomas Hobbes*) (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹) با اعتقاد به حکومت مطلقه، یکی از اعضای نحله ستیزه به شمار می‌رود. وی برای تضعیف نظریه‌های انقلابی در انگلیس عصر خود بر اهمیت قدرت سیاسی پافشرد. به این بهانه که فقدان کنترل سیاسی شدید مایه هرج و مرج و جنگ می‌شود و از هرج و مرج و جنگ فجایع بسیار به بار می‌آید. هابس را معمولاً وابسته نحله میثاق اجتماعی دانسته‌اند ولی پوشیده نماند که از نظر هابس این میثاق در هر شرایطی داوطلبانه به وسیله انسانها بسته نمی‌شود، بلکه گاهی به وسیله قومی فاتح بر قومی مغلوب تحمیل می‌گردد. (۲۳)

با آنکه نظر پیشاهنگان نحله ستیزه اجتماعی مهم و جالب توجه است آشکار است که نظریه تاریخی منشاء سیاسی دولت، اول بار به وسیله دیوید هیوم (*David Hume*) (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) پیش نهاده شد. هیوم در ضمن نقد مخربی که در باره نظریه میثاق اجتماعی به عمل آورد، نظریه‌ای را که قبلاً پلی بیوس و بدن اجمالاً به میان نهاده بودند به عنوان جانشین نظریه میثاق اجتماعی عرضه کرد. مطابق این نظریه، دولت و حکومت از قوه قهریه ناشی شده اما در جریان بستگی روز افزون مردم به کنترل و مؤسسات اجتماعی، دولت و حکومت از موافقت و قبول عام برخوردار شدند. (۲۴) اما هیوم بیشتر فیلسوف و روانشناس بود تا مورخ و نظریه اجتماعی او نیز مجمل بود. از این رو معاصران او مانند میلارز (*Millars*) ولینگه (*Linguet*) در تنظیم آن نظریه توفیق چندانی به دست نیاوردند و فقط شاگرد او آدام فرگوسن بعدها توانست نخستین شرح منظم از نظریه تاریخی تکامل اجتماعی را به دست دهد. (۲۵) فرگوسن چندان بر ستیزه و رقابت تأکید کرد که گوپلوویچ او را نخستین پایه‌گذار بزرگ نظریه سیر جامعه و سیاست براساس مبارزه گروه دانسته است. (۲۶) با آنکه این نظریه مبالغه‌آمیز است باز باید گفت که فرگوسن در این مورد مقام مهمی دارد.

هگل، کنت و اسپنسر: هگل (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) که تکامل جامعه و تمدن را به صورت جریانی پرتنازع می دید در این نحله نقشی اساسی دارد. اما قابل ذکر است که وی بیشتر وجه روانی ستیزه را مورد توجه قرار می دهد تا وجه مادی آن را. (۲۷)

کنت و اسپنسر که بانیان جامعه شناسی کنونی محسوب می شوند قبول داشتند که منشاء مؤسسات سیاسی، مبارزه و یکی شدن گروههاست ولی در این باره به مبالغه نگرانشدند. مطابق نظر کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) برای توجیه منشاء و رشد دولت باید گفت که علاوه بر قوه قهریه، ذات اجتماعی انسان که ارسطو آن را طرح کرده است و همچنین تقسیم اجتماعی کار، عوامل مؤثری محسوب می شوند. (۲۸)

اسپنسر (۱۸۲۰ - ۱۹۰۳) براساس نظر کلی خود دال بر دو قطبی بودن جامعه های نظامی و صنعتی می گفت که جامعه و دولت و حکومت در آغاز بر اثر جنگ پدید آمدند زیرا الزاماً باعث یکی شدن و تجانس گروههای ابتدایی گردیدند. اما به مرور خود به خود زندگی اجتماعی و سیاسی را بر صنعت استوار ساختند و در نتیجه جنگ به صورت رقابت صنعتی در آمد. (۲۹)

فلسفه « تکامل کیهانی » (*Cosmic Evolution*)، اسپنسر با نظر داروین در باره تکامل جانداران فرق داشت، با این وصف نباید از نفوذ داروین در اسپنسر غفلت ورزیم. احتمال بسیار می رود که نظریه اسپنسر در باره ستیزه جویی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت تا اندازه ای متأثر از آثار بجات (*Bagehot*) است و بجات هم یکی از پیروان داروین به شمار می رود. از آنجا که بجات اول بار نظر داروین را به حوزه امور اجتماعی کشانید، نظر او را مورد توجه قرار می دهیم.

بجات، نخستین داروینیست اجتماعی: بجات (۱۸۲۶ - ۱۸۷۷) برای تشریح جامعه شناسی از اصول نظریه داروین سود جست. کتاب او موسوم به فیزیک و سیاست (*Physics & Politics*) دارای عنوانی فرعی است و آن چنین است، «

اندیشه‌هایی در باره به کار بستن اصول انتخاب طبیعی و وراثت در مورد جامعه». وی تاریخ جامعه انسانی را به سه مرحله بنیادی تقسیم کرد که مرحله اول، مرحله رسوم است. گروهها در این مرحله به تدریج عملاً و نظراً اسیر رسوم شدند. در این مرحله به فراخور اوضاع محیط اجتماعی و طبیعی عاداتی پدید آوردند و مرحله بعد یعنی مرحله ظهور دولت یا ملت، رسوم یک گروه بر اثر غلبه آن بر گروههای دیگر تعمیم پیدا کرد و پایه مؤسسات سیاسی نهاده شد. در این مورد، تنازع بقای زیستی به صورت تنازع بقای رسوم تظاهر می‌کند. رسومی که رسوم دیگر را از اهمیت می‌اندازند برتر شمرده می‌شوند و باقی می‌مانند. جامعه‌ها در این مرحله به صورت دولتهای نظامی و دینی در می‌آیند. چون این جامعه‌ها به توقف فرهنگی و ثبات تمدنی می‌انجامند، جامعه به لزوم حکومتی که بر بحث و مشاوره استوار باشد پی می‌برد. در جریان بحث و مشاوره، رسوم عتیق از اعتبار می‌افتند و راه مدارا و نوآوری گشوده می‌شود. اما رسوم قدیم کاملاً از میان نمی‌روند و تمدن از موارد کهن نمی‌رهد بلکه فقط به برکت بحث و مشاوره و مدارا عناصر جدیدی که موجب تغییر فرهنگ و مؤسسات اجتماعی می‌شوند بیار می‌آیند و این مرحله سوم تکامل اجتماعی است. (۳۰)

با آنکه بجای کتاب فیزیک و سیاست را براساس زیست شناسی جدید نوشت اما این کتاب تحقیقی روانی و اجتماعی محسوب می‌شد. از این جهت بجای در همان حال که یک داروینست اجتماعی است، پیش اندیش نظریه گابریل تارد (*Gabriel Tarde*) نیز هست. از این گذشته باید دانست که وی بر عوامل زیستی و نژادی به قدر گومپلویچ و سایر داروینست‌های اجتماعی تام و تمام تأکید نکرده است و همچنین با ستایش به ستیزه‌جویی اجتماعی ننگریسته است. بنابراین باید او را حاشیه‌نشین نحله ستیزه‌جویی به شماره آورد و فقط از لحاظ تأثیری که در اسپنسر نهاده است در خور ملاحظه شمرد.

گومپلویچ: شکی نیست که در عرصه داروینسم اجتماعی به صورت بسیار حاد آن،

گومپلویج (۱۸۲۸-۱۹۰۹)، جامعه شناس و سیاست شناس و حقوقدان اتریشی در صدر قرار دارد. وی مانند باکل (Buckle) که می‌خواست تاریخ را به صورت علمی در آورد، برای کشاندن جامعه شناسی به حوزه علوم طبیعی تلاش کرد و کوشید که آن را بر پاره‌ای قوانین جهانی استوار سازد. محور نظام او این اندیشه بود که تکامل اجتماعی و فرهنگی صرفاً محصول مبارزه گروه‌های اجتماعی است، به طوری که می‌توان برخوردهای درون گروهی را معادل اصل تنازع بقا و بقای انطباق دانست. به کار بستن این فرضیه در مورد منشاء دولت مستلزم قبول دو فرضیه است. یکی از آن دو وجود نفرت است در میان گروه‌ها و اقوام و نزادها و دیگری متضمن اعتقاد به منشاءهای متعدد است برای نوع انسان. مطابق نظر گومپلویج، جامعه شناس قادر به کشف منشاء نخستین جامعه نیست اما الزاماً باید بپذیرد که گروه‌های اجتماعی از آغاز وجود داشته‌اند. در دوره پیش از تاریخ واحدهای اجتماعی به صورت متفاوت و مجزا برقرار بودند و این واقعیتی است مستند به آرای محققان معتبر و جریان تاریخ که در اصل شامل گروه‌های پراکنده است ولی بتدریج رو به تجانس و وحدت می‌رود. گومپلویج می‌گفت که در آغاز سیر تاریخ اجتماعی و سیاسی، واحدهای کوچک گوناگون اجتماعی که هریک از لحاظ تبار یا منافع اقتصادی انسجام داشتند و بر اصل مساوات و اختلاط جنسی زندگی می‌کردند پدید آمدند، و در طی مرحله مادر سالاری و سپس مرحله پدر سالاری از سازمانی ابتدایی برخوردار شدند.^(۳۱)

اما هریک از این واحدهای متجانس بعداً بر اثر جنگ‌های بی‌پایان درون - گروهی و برون - گروهی از همبستگی و تجانس بازماندند. گروه‌ها کوشیدند که همواره بر یکدیگر دست یابند و در درون خود نیز بر اثر ستیزه مجدد طبقات اجتماعی شدند.^(۳۲)

در سراسر تاریخ، محرک بنیادی سلطه‌جویی همانا گرایش به رفاه اقتصادی بوده است. نیروی محرک مناسبات سیاسی ابتدایی چنان که کرارا دیده شده، عامل اقتصادی بوده است یعنی جستجوی رفاه مادی بیشتر. این نیروی محرک بعدها نیز دوام آورد. بشر به حکم طبع خود در پی رفاه رفته و برای نیل به آن به ایجاد و بسط دولت پرداخته است. اگر علت

هر انقلاب سیاسی را بجوید در خواهید یافت که تکامل اجتماعی پیوسته به وسیله علل اقتصادی دست می‌دهد و جز این نمی‌تواند باشد، زیرا نیازهای مادی انسان محرک اصلی سلوک اوست. (۳۳)

در نخستین مراحل تکامل انسان، گروه‌های غالب گروه‌های مغلوب را از میان می‌برد اما به مرور زمان تحولی بنیادی روی داد به این معنی که گروه غالب به جای کشتن افراد گروه مغلوب آنان را به بردگی گرفت و وسیله استثمار خود قرار داد. (۳۴) سلطه یک گروه بر گروه دیگر و تبعیت گروه مغلوب از گروه غالب موجد دولت و اصل حاکمیت شد. (۳۵) هیچ دولتی بدون غلبه گروهی بر گروه دیگر به وجود نیامده است و از این رو هر دولت مرکب از گروه‌های اجتماعی و نژادهای نامتجانس است: « هیچ دولتی بدون گروه‌های ناساز پدید نیامده است و وحدت دولت ناشی از تکامل اجتماعی و یکی شدن گروه‌های نامتجانس نخستین است. » (۳۶)

معمولاً یک اقلیت در پرتو وحدت و انضباط بیشتر که زاینده قدرت اجتماعی است بر یک اکثریت چیره می‌شود و به استثمار آن می‌پردازد. برائین جریان، دو گروه غالب و مغلوب که در اصول از یکدیگر مستقل بودند بهم می‌پیوندند و به صورت طبقات حاکم و محکوم یک دولت در می‌آیند. ستیزه برون - گروهی علاوه بر محرک اقتصادی بنیادی، محرکات دیگری هم دارد. « از این جمله است جاه‌طلبی و عشق به افتخار و مصالح خاندانهای حاکم. بدین ترتیب مبارزه بیرونی گروه‌های نامتجانس به صورت مبارزه گروه‌ها یا طبقات یا مراتب یا احزاب یک جامعه در می‌آیند. » به عبارت دیگر مبارزه بیرونی به مبارزه درونی یا آنچه در مارکسیسم مبارزه طبقاتی (*Class Struggle*) خوانده می‌شود تحویل می‌گردد.

در آغاز مبارزه طبقاتی، مبارزه ساده بین طبقه حاکم با طبقه محکوم بود. اما با تکامل سوداگری و ظهور گروه‌هایی از بازرگانان خارجی در هر جامعه، طبقه‌ای دیگر پدید آمد. این طبقه را که اهمیت بسیار دارد می‌توان طبقه متوسط یا بورژوازی خواند. در جریان سیر

تمدن از برخورد این سه طبقه گروه‌های فرعی مانند روحانیون و پیشه‌وران و دیوانیان به وجود آمدند.^(۳۷)

تهدید دشمنان خارجی، طبقه حاکم جامعه را بر آن می‌دارد که برای دستیابی بر وفاداری مردم و وحدت جامعه، حقوقی برای مردم قائل شود. اعطای حقوق به مردم موضوع قانونگذاری را به میان می‌آورد. به زودی طبقه حاکم در می‌یابد که اگر دست به تأسیس نهادهای سیاسی بزند و با قوه قهریه از آنها حمایت کند می‌تواند با سهولت، اقتدار خود را حفظ و گسترده کند.

بنابراین، این امر منجر به دولت و تضمین منافع طبقه حاکم می‌شود. مطابق نظر گومپلویچ در هر دوره روابط اجتماعی واقعی به صورت حقوق سیاسی تظاهر می‌کند و در قالب فرمول‌های قانونی ریخته می‌شود.^(۳۸)

راتسن هوفر: (Ratzehofer) (۱۸۴۲-۱۹۰۴) نیز مانند گومپلویچ معتقد بود که دولت بر اثر تنازع گروه‌های همخون به وجود می‌آید، اما میان این دو نظریه پرداز تفاوت عمیقی موجود است. گومپلویچ نه تنها فرد را صرفاً زاده گروه می‌دانست بلکه گروه را مبنای زندگی اجتماعی می‌شمرد. اما در تحقیقات راتسن هوفر، فرد مرکزیت دارد و جریانهای اجتماعی به نمودهایی فردی منتهی می‌شوند. راتسن هوفر مانند محققان پیش از خود برای تبیین نمودهای اجتماعی به اصلی کلی متوسل شد. به نظر او آنچه در گنجینه دانش اجتماعی را می‌گشاید، منافع فردی است. هر فردی واجد نیروهای حیاتی و روانی معینی هست. وی این نیروها را رغبتها یا علائق می‌نامد. سراسر پویش اجتماعی همانا زاده واکنشهای درنگ ناپذیر افراد است که به وسیله این رغبتها صورت می‌گیرند. رغبت‌های افراد از جهتی با یکدیگر تنازع و از جهتی توافق دارند. بنابراین روابط میان افراد گوناگون دو گونه‌اند:

روابط ناشی از توافق رغبتها و روابط ناشی از تنازع رغبتها. راتسن هوفر، رغبت‌های درونی

افراد را چنین رده بندی می‌کند:

- ۱- رغبت جنسی که مبنای خانواده و نژاد است و بقای نوع را تأمین می‌کند.
 - ۲- رغبت فیزیولوژیک که مستلزم جستجوی خوراک است.
 - ۳- رغبت حفظ فردیت که فرد را به صیانت موجودیت خود در میان دیگران برمی‌انگیزد.
 - ۴- رغبت اجتماعی که در آغاز زاده همخونی است و باعث تمکین امیال فردی به مصالح گروهی است.
 - ۵- رغبت متعالی که در غیاب رغبت‌های دیگر، فرد را به تجسس حقایق غایی و غیبی وامی‌دارد. وی جامعه را براساس این رغبت‌ها تبیین می‌کند و می‌گوید: پوشش اجتماعی دستگاهی مستدام است مرکب از رغبت‌های گروه و واکنش گروه در برابر این رغبت‌ها.
- راتسن هوفر، بر خلاف اندیشه گومپلویچ در مراحل نخستین، برای نوع انسان منشاء یگانه‌ای می‌شناسد. در وهله اول بر اثر یگانگی منشاء، معدودی از افراد نخستین گروه‌ها به وجود می‌آیند. در این مرحله رغبت‌های فرد که باعث خصومت میان افراد می‌شوند به وسیله این یگانگی خونی فروکش می‌کنند. این گروه‌های ابتدایی در نتیجه افزایش جمعیت خود و لزوم یافتن خوراک اضافی ناگزیر از تجزیه و پراکندگی هستند. در نتیجه به مرور زمان تفکیک‌های نژادی پدید می‌آیند. در هر حال بر اثر این رغبت‌ها که در گروه‌های ابتدایی اهمیت بسیار دارند در هر گروه نظام‌هایی از لحاظ ساخت و کارکرد ضرورت می‌یابد و بدین ترتیب به مقدمات حکومت می‌انجامد.
- این گروه‌ها که ویژگی آنها همخونی است در پرتو تمایل فرد برای انطباق رغبت‌های خود بر رغبت‌های گروه و تمکین بر حکومت، پوشش‌های اجتماعی را به وجود می‌آورند. در هر گروه پوشش‌های اجتماعی که نمودار تمایلات عمده افراد در زمینه کنترل منابع غذایی و تولید مثل هستند، ضرورتاً با پوشش‌های اجتماعی دیگر برخوردار پیدا می‌کنند.

بنابراین، تنازع بقا به صورت خصومت و جنگ گروهها در می آید، در حالیکه در داخل هر گروه جنگ و خصومت به برکت همخوانی متوقف می شود. راتسن هوفر، در شرح جریانات اجتماعی از این مرحله به بعد با بسیاری نظریه پردازان نحلہ ستیزه جویی همداستان است و می رساند که مبارزه میان گروههای ابتدایی باعث ظهور دو طرف غالب و مغلوب می گردد. در آغاز طرف غالب، افراد را به قتل می رساند اما بعداً آنان را به بردگی می گیرد.

بدین ترتیب جامعه وسعت می پذیرد و قانون و حاکمیت و طبقاتی که با یکدیگر خصومت^(۳۹) می ورزند ظاهر می شوند.

لستر فرانک وارد: (Lester Frank Ward) (۱۸۴۱-۱۹۱۳) که او را قافله سالار جامعه شناسی آمریکایی می نامند یکی از نظریه پردازان نحلہ ستیزه گرایی است. برای ارائه بخشی از نظام «وارد» که عمدتاً به دولت و منشاء آن مربوط است باید مفهوم ساخت (Structure) (را پیش نهاد. از دید او، ساخت ترتیبی است منظم و هماهنگ میان عوامل گوناگون که انطباق اجزاء را بر کل ایجاب می کند.^(۴۰) هرگونه ساخت، چه جاندار چه بی جان و چه اجتماعی تابع اصلی واحد است. به این معنی که هر ساختی محصول تداخل نیروهای ناسازگار است. بنابراین، ساختها به حکم این قانون جهانی ثابت نمی مانند بلکه از یک مرحله ساده ابتدایی به مرحله پیچیده بعدی سیر می کنند. «وارد» این مراحل را به ترتیب مرحله پیش از جامعه و مرحله ورای جامعه می نامد.

«وارد» بر خلاف ابن خلدون و گومپلویچ که از پیدایش گروههای ابتدایی سخن نمی گویند به ریشه جویی می پردازد و می گوید که گروههای متنازع در آغاز هر یک مرکب از یک زن و شوهر بوده اند و سپس صاحب اولاد شده اند. آنگاه فرزندان، خود تشکیل خانواده داده اند و سپس از چند نسل چنان زیاد شده اند که طایفه ای یا گروهی به وجود آمده است. طایفه در جریان رشد خود الزاماً به چند گروه کوچکتر که معمولاً از یکدیگر فاصله

مکانی دارند ولی با هم به مسالمت رفتار می‌کنند، تقسیم می‌شود. رشد مداوم گروهها بر فاصله میان آنها می‌افزاید و سبب می‌شود که ارتباط میان بعضی از آنان یکسره گسسته شود. بدین طریق « وارد » بر آن می‌شود که انبوهی از گروهها دور از یکدیگر سطح زمین را فرا گرفته‌اند و فقط آنهایی که با یکدیگر قرب مکانی دارند، از ارتباط برخوردارند. جریان تفکیک اجتماعی، گروههایی را که در آغاز منشاء یگانه داشتند از یکدیگر دور و بیگانه می‌سازد.

مقتضیات محلی گروهها در جریان مهاجرت آنها دگرگونی می‌پذیرد و زبان مشترک نخستین، زبانهای متفاوت گوناگون به بار می‌آورد. همچنین میان رسوم و معتقدات آنها تفاوت به وجود می‌آید. در این مرحله، یعنی مرحله پیش از جامعه گروهها با عناصر مشترک خود، به صورتی کمابیش مشابه دوام می‌آورند. هر چند که از لحاظ زبان و رسوم و معتقدات و غیره تغییر کرده‌اند. در این صورت می‌توان گفت که در مرحله پیش از جامعه تعداد زیادی گروههای مجزا وجود دارند.

تفکیک اجتماعی در پی برخورد نیروهای مخالف به یگانگی اجتماعی منجر می‌شود و تکامل اجتماعی به مرحله‌ای می‌رسد که هر گروه ابتدایی قلمرو معینی را به تصرف خود در می‌آورد.

آنگاه اعضای هر گروه برای خرسند کردن شور جنسی و نیاز فیزیولوژیک خود به اقداماتی چون تدارک خوراک و تولید مثل که برای استمرار حیات ضرورت دارند می‌پردازند. در این مرحله، تجاوز متقابل گروهها آغاز می‌شود و هر گروه به جان گروه دیگر می‌افتد و در نتیجه جنگ در می‌گیرد.

در جریان جنگ، یک گروه تفوق می‌یابد و سلطه خود را بر گروههای دیگر تحمیل می‌کند. بدین ترتیب مرحله ورای جامعه زمانی پیش می‌آید که چند گروه ابتدایی به یکدیگر پیوند می‌خورند و در هم ادغام می‌شوند. پس ملاحظه می‌شود که نخستین گام در پویش اجتماعی غلبه یک گروه است بر گروه دیگر.

نتیجه ضروری این پیروزی و شکست میان گروهها، برقراری دو نظام اجتماعی جدا از یکدیگر است. بدین معنی که از یک سو نژاد مغلوب که به حاکمیت نژاد غالب تن می‌دهد و به صورت یک نظام اجتماعی منفصل (Caste) ظاهر می‌شود و از سوی دیگر نژاد غالب که اراده خود را بر نژاد مغلوب تخمیل می‌کند با امتیازات اجتماعی و اقتصادی سر بر می‌آورد. طبقه حاکم بخش اعظم طبقه محکوم را به بردگی می‌گیرد و به کار اجباری می‌گمارد و بدین وسیله کار (Labour) برای نخستین بار مفهومی اقتصادی پیدا می‌کند. از این گذشته، طبقه حاکم، زمینهایی را که تصرف کرده است بین سپاهیان تقسیم می‌کند و بدین طریق نهاد مالکیت خصوصی را شکل می‌بخشد. همچنین نفرت نژادی بین طبقه غالب و طبقه مغلوب باعث می‌شود که طبقه مغلوب همواره طغیان کند و طبقه غالب برای سرکوب این طغیان از نیروی نظامی خود سود جوید. اما بهره‌گیری از قدرت نظامی علاوه بر اینکه خطرناک است از نظر اقتصادی نیز مقرون به صرفه نیست و برای زمانی طولانی نمی‌توان آن را اعمال کرد. از این رو طبقه حاکم برای کنترل طبقه مغلوب به اقدامی خردمندانه دست می‌زند و بتدریج قواعدی کلی را بر جای تحمیلات ناشی از اراده شخصی می‌نشانند. این قواعد کلی رفته رفته صورت قانون به خود می‌گیرند. گفتنی است که در سیر جامعه‌ها حکومت قانون، نظامهای اجتماعی خودکامه را که بر قدرت نظامی تکیه دارند پس می‌رانند و خود جای آنها را می‌گیرد.

می‌توان گفت که منشاء دولت چیزی جز تأثیر ظهور گروههای منفضل اجتماعی و مالکیت خصوصی و قانون نیست. به زبان «وارد» دولت مانند ساختهای دیگر محصول طبیعی کنش متقابل نیروهای متخالف است که همواره با هم درگیرند و به ساخت اجتماعی عظیم‌تری منجر می‌شوند.^(۴۱) پس از تشکیل دولت، نیروهایی که تحقق یگانگی اجتماعی را بر عهده دارند به پیش می‌تازند و ملت را پدید می‌آورند.

در این مرحله نخست اکثریت بزرگی از گروههای غالب و مغلوب به منظور دستیابی بر منابع غذایی درگیر مبارزه می‌شوند. این اکثریت که در پرتو قانون و بهره‌گیری از مالکیت

خصوصی و اعمال تقسیم کار به فعالیت شدید اقتصادی دست می‌زند در عین حال باعث همکاری و پیوند قومی می‌شود و در نتیجه تعصب و تنفر را در میان نژادها می‌سترد. ثانیاً با اینکه ممکن است تنفر طبیعی در بین اقوام موجود باشد، اما هرگز نمی‌توان از آمیزش افراد گروهها و زناشویی اعضای آنها جلوگیری کرد. بنابراین اختلاط نژادی حتمی است و با گذشت زمان همواره بسط می‌یابد. تأثیر دیگر نیروهایی که پویش اجتماعی را پیش می‌برند افزایش جمعیت است. پس بتدریج هر کس خود را جزئی از مردم می‌شمرد و به همین ترتیب مفهومی از کشور یا سرزمین در ذهن مردم طلوع می‌کند و سرانجام ملت پدید می‌آید. تاریخ چیزی جز گزارش غلبه اقوام انسانی و آمیختن آنها در یکدیگر و ترقی دیرنده ملتها نیست و موضع «وارد» نیز در نظریه ستیزه او چنین است. ستیزه بین گروههای ساده بی‌طبقه، زمینه پیدایش دولت است و ستیزه بین دولتها به کارآیی بیشتر جامعه و ظهور تمدنی پرمایه‌تر منتهی می‌گردد. «وارد» علی‌رغم تأکیدی که بر ستیزه اجتماعی دارد معتقد بود که انسان می‌تواند به برکت نیروی طبیعی اندیشه خلاق خود، پویش تکامل اجتماعی را دگرگون کند.^(۴۲) همچنین نشان داد که عامل روانی در جامعه از اهمیت برخوردار است و از همین روست که الود (Ellwood) او را پایه‌گذار جامعه‌شناسی روانی به شمار می‌آورد.^(۴۳)

این هایمر، بازآور نظریه ابن خلدون: برجسته‌ترین طرفدار نظریه ستیزه‌جویی، فرانتس این هایمر (Franz Oppenheimer) است. وی از محققان پیشین نحله ستیزه‌جویی مخصوصاً گومپلویچ پیروی می‌کند ولی کمابیش نظری ابتکارآمیز در باره حقایق تاریخی دارد، به این معنی که به عقیده او دولت در حینی که در پاره‌ای نقاط به وجود آمده است در پاره‌ای نقاط پراکنده و دور افتاده تحقق نیافته است. اسلاف این هایمر می‌خواستند علل ستیزه‌های بین گروهها را که منجر به ظهور دولت می‌شود بیابند اما او به تبعیت از ابن خلدون نشان داد که این گونه ستیزه‌ها در همه جامعه‌ها روی نداده‌اند.

بنیاد نظریه ابن هایمر در کتاب او بنام دولت (*The State*) بیان شده است. ابن هایمر نوشته است: دولت به منزله سازمان یابی عوامل اجتماعی است. تا زمانی که عوامل اقتصادی به منظور ارضای نیازها، ابزارهای قابل تملک و قابل رسیدن به وجود نیاورده است، دولت پدید نمی آید. چنانکه اقوام شکارگر ابتدایی فاقد دولت اند و اقوام شکارگر نسبتاً پیشرفته فقط هنگامی که در پیرامون خود، سازمان اقتصادی پیشرفته ای بیابند و بتوانند بر آن مسلط شوند، بر دولت دست خواهند یافت. در واقع اقوام شکارگر ابتدایی عملاً بدون دولت و اسیر هرج و مرج اند. از این گذشته، شرایط اقتصادی و اجتماعی نواحی کشاورزی هم از تفکیک و تقسیم کاری که می تواند موجب وحدت بعدی گردد، محرومند. در چنین جوامعی مردم برای غلبه بر اقوام پیرامون خود نه امکانی دارند و نه علاقه ای نشان می دهند، بنابراین در میان آنها دولت به وجود نمی آید و نمی تواند به وجود بیاید. پیدایش دولت در چنین وضعی صرفاً زاده تحمیل اقوام خارج از آن جامعه است، اما شبانان بر خلاف اینان با آنکه به شدت پراکنده اند زمینه دولت را در اندرون خود فراهم می آورند و مخصوصاً قبایل شبان پیشرفته، از دولت با همه ویژگیهای آن به استثنای قلمرو ثابت برخوردار می شوند.

در مقابل این گروه، اقوام شکارگر از آغاز به اسیرگیری می پردازند ولی به جای نگهداری آنها به عنوان برده دست به کشتن اسیران می زنند و یا آنان را به عنوان اعضای جدید اجتماع خود می پذیرند. چنین قومی برده و برده داری را برای خود مقید نمی داند. این فکر که می توان انسانی را به صورت ابزار کار مورد استفاده قرار داد در جامعه ای پیش می آید که سطح اقتصاد بالا باشد و ثروت به صورت سرمایه در آید. بی گمان در چنین وضعی توسعه نیروی کار سودرسان است. اقوام شبان بتدریج به چنین وضعی که برای تولید مفید است دست می یابند. اعضای یک خانواده در غیاب عوامل بیرونی فقط اجتماع کوچکی که وسیله حفظ افراد از آسیب دشمن و جانوران درنده است پدید می آورند. پیش از رشد جامعه نیروهای کار اضافی دردی را دوا نمی کنند و نیروهای کاری که فاقد سرمایه

باشند نمی‌توانند رمه‌های بزرگی تدارک گردانند ولی با ورود برده به حوزه اقتصاد ایلی شبانان، دولت قدعلم می‌کند و همه خصایص آن مگر قلمرو ثابت تحقق می‌پذیرد. در این صورت، باید گفت که دولت نمودار تسلط و مبنای اقتصادی آن و ظهور طبقات اجتماعی را تشدید می‌کند. در نتیجه، اقوام شبان آهسته آهسته می‌آموزند که معشیت خود را به وسیله جنگ و اسیرگیری و استثمار دیگران تأمین کنند. رشد قبایل شبان هم سریع‌تر از رشد قبایل شکارگر است. زیرا نه تنها اقوام شبان از خوراک بیشتری بهره‌ورند، بلکه زمان شیردادن مادران به کودکان کوتاه‌تر می‌شود و مادران می‌توانند در فواصل کوتاه‌تری فرزندان را به جامعه تقدیم دارند. از اینجاست که در چراگاهها و استپ‌های جهان باستان اقوام شبان بارها مرزهای خود را گسترش دادند و به صورت عامل مهم افزایش جمعیت در آمدند. می‌توان مشاهده کرد که دسته‌های شکارگر، اگر کوچک باشند بهتر عمل می‌کنند و برعکس دسته‌های شبان در صورت برخورداری از کثرت عده به صورت اردوهای جنگی در می‌آیند و از افراد خود بهتر محافظت می‌کنند. در نتیجه میان آنها مقرراتی دقیق و تسلطی آهنین و انضباطی شدید برقرار می‌شود. این نظام از دیرباز در جریان نسلها، اقوام شبان را در حین سرگردانی و جنگ و شکار اداره می‌کند و سبب می‌شود که پیش از ظهور دولت، مردان به صورت جنگجویان حرفه‌ای مقاومت ناپذیر در آیند تا آن حد که قوم شبان متداعی مهاجم جنگی می‌شود. (۲۲)

این هایمر برای سیر دولت مراحل بدین شرح می‌شناسد: در مرحله اول قوم به راهزنی و کشتار می‌پردازد و با همسایگان خود به جنگهایی که صلح یا متارکه‌ای در پی ندارند دست می‌زند، مردان دشمن را می‌کشد و زنان و کودکان آنان را می‌رباید و گله‌ها را به غارت می‌برد و قرارگاهها را می‌سوزاند. در مرحله دوم که متعاقب مرحله اول است کشتکاران جوامع مجاور پس از طغیانهای بی نتیجه فراوان، سرنوشت تلخ خود را می‌پذیرند و دست از مقاومت برمی‌دارند. قوم مهاجم در می‌یابد که اگر افراد دشمن را نکشد می‌تواند از وجود آنها برای کار استفاده کند. بنابراین در حد امکان از کشتن اسیران چشم می‌پوشد. از آن پس

تهاجم قوم به شدت پیش قهرآمیز نیست. مهاجمان فقط هنگامی که نخواهند مقاومتی را بشکنند یا سلطه خود را تحمیل کنند، دست به کشتن و سوزاندن می‌زنند و مطابق عرفی که پدید می‌آید و مقدمه حقوق عمومی است به ضبط اضافه تولید کشتکاران مغلوب مبادرت می‌ورزند. زمانی که قوم مهاجم برای بهره‌کشی از قوم مغلوب، از کشتن درگذرد، حادثه مهم ظهور دولت و نیز ظهور ملت روی می‌دهد و راه انسان به سوی حقوق انسانی و اقتصاد پیشرفته و عوارض گوناگون آنها گشوده می‌شود.

هنگامی که قوم کشتکار به طور منظم اضافه تولید را به عنوان مالیات به حکمروایان شبان تسلیم دارد، مرحله سوم فرا میرسد که، این مرحله به سود هر دو طرف است. از یک سو ناروایی‌های مرحله پیش که مستلزم ضرب و شتم مردان و تجاوز به زنان و سوزاندن خانه‌ها بود پایان می‌پذیرد از طرف دیگر قوم شبان به جای اشتغال به سرکوبی کشتکاران خود میتواند بر اقوام دیگر بتازند و بر نیروی کار خود بیفزاید.

مرحله چهارم اهمیت بسیار دارد زیرا متضمن عاملی است که برای ظهور دولت ضروریست و آن استقرار دو قوم است در یک قلمرو، در مرحله پنجم قوم غالب به وضع قانون می‌پردازد و در مرحله ششم قوم غالب و مغلوب پیوند و اتحاد می‌یابند.

پوشیده‌نماند که نظریه ستیزه اجتماعی مورد انتقاد برخی از اصحاب علوم اجتماعی قرار گرفته است. ما در این جا مجال آن نداریم که به نقد این نظریه‌ها بپردازیم و بنابراین آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

پس در پایان سخن می‌گوییم که نظریه‌های متنوع دایر بر مبارزات بین گروه‌ها یا به تعبیر دیگر نظریات ستیزه خارجی به منزله نتیجه دیگری بود که از نظریه تکامل طبیعی به دست آمد. ولی قبل از داروین هم وجود داشت، چنانکه ابن خلدون و ژان بدن از منادیان آن بودند. نظریه ستیزه خارجی پس از انتشار کتاب اصل انواع اثر داروین، سخت رواج گرفت و مثلاً بجای دربار به کار بستن مفهوم وراثت و انتخاب طبیعی در مورد جامعه کتابی نوشت و سپس داروینیست‌های اجتماعی در این باره با تهوری بیشتر پیش رفتند.

این هایمر نظرات ابن خلدون را با آرای سایر نگرش آفرینان نحله ستیزه آمیخت و اعتقاد کرد که دولت معلول غلبه گروههای خانه به دوش بر گروههای کشاورز یکجا نشین است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فہرست ماخذ و منابع

- 1- *International Encyclopedia of the Social Sciences*, vol, 15, pp. 143 - 156. 1972
- 2- H. Becker and H. E. Barnes, *social thought from lore to science* vol, 2, pp. 735 - 42
- 3- Franz Oppenheimer, *the state*, p. 52, 1912
- 4- Becker and Barnes, p. 790
- 5- Emile Durkheim, *the Division of labor in society*, pp - 174 - 82. 1893
- 6- Ferdinand Tonnies, *community and society*, pp. 70 - 9-, 1887
- 7- A.m. Benn, *History of Ancient philosophy*, 1912, p. 20
- 8- J. Bury, *the Ancient Greek Historians* 1909, pp. 44 - 45
- 9- Aristotle, *politics* (Jowett's translation) Book 1, 2, 4, 15
- 10- Polybius, *history of Rome*, 1889, BK. 5 - 6
- 11- E. Zeller, *Stoics, Epicureans and Sceptics* 1870, pp. 490 - 98
- 12- Peter, *wahrheit and Kunst*, 1911. p. 31
- 13- A. J. Carlyle, *A History of Medieval political theory*, 1903, pp. 211 - 12
- 14- Thomas Aquinas, *Readings in political philosophy*, 1914, p. 129
- 15- H. Becker and H. E. Barnes, *social thought from lore to science*, vol. 2, pp. 706 - 8
- 16- *Ibid*, vol, 1, p. 380
- 17- Martindale, *the Nature and types of Sociological theory*, 1960, pp. 131 - 3
- 18- *Ibid*, p. 132
- 19- W. Cunningham, *Western Civilization* 1898, vol 2, p. 60
- 20- Machiavelli, *Discourses on the first ten books of Livy*, 1882, chap 5.
- 21- Jean Bodin, *the six bookes of Common Weale*, p 262.
- 22- Johannes Althusimus, *the Digest of Political Method*, 1932, chapters 1-6-9.
- 23- Thomas Hobbes, *Leviathan*, chap, 16.

- 24- David Hume, *A Treatise of Human Nature*, 1874, pp - 111 - 114
- 25- Adam Ferguson, *An Essay on the History, of Civil society*, 1767 - part 1.
- 26- Ludwig Gumplovicz, *the sociology*, pp. 77 - 80
- 27- Robert Flint, *The philosophy of History in France and Germany*, 1875, pp 496 - 5411
- 28- Auguste comte, *the principles of a positive polity*, Vol. 2, pp. 274 - 50
- 29- *Ibid*, p. 304
- 30- *The american Journal of sociology* Vol 27. 1922, pp. 573 - 581.
- 31- Ludwing Gumplovicz, *outlines of sociology*, 1899 - pp. 110 - 15
- 32- *Ibid*, pp. 112
- 33- *Ibid*, pp. 112 - 14
- 34- Vovicof, Gumplovicz, pp. pp - 161 - 62.
- 35- *Ibid* , pp. 116 - 21
- 36- Gomplovicz, p. 216.
- 37- Gumplovicz, pp. 117 - 144.
- 38- H. Becker and Leon smelo, *Conflict theories of the Origin of the state*, 1931, pp. 65 - 99
- 40- Lester F. Ward, *pure sociology*, 1903, p 163.
- 41- *Ibid*, p. 224.
- 42- Ward, *Mind as a social Factor*, 1884, p, 573.
- 43- C.A. Elwood, *sociology*. p. 395.
- 44- Franz Oppenheimer, *the Sate*, 1912 - pp. 27 - 42.